

Admissibility of Lawsuit with an Indefinite Petition ¹

Doi: 10.22034/jrj. 2020.54608.1715

Hamid Moazzeni ;PhD in Jurisprudence and Principle of Islamic Law at Zahedan University ;Zahedan -Iran;
moazzeni62@gmail.com

Mohammadreza keykha ;Assistant Professor in Department of Principle of Islamic Law at Zahedan University ,Zahedan -Iran;
22034 (*Corresponding Author*) ;kaykha@hamoon.usb.ac.ir

Receiving Date: 2019-06-15; Approval Date: 2020-05-27

Abstract

According to the view of the renowned majority of the jurists and based on paragraph 9 of Article 84 Code of Judicial Procedure ,inadmissibility of lawsuit is one the objections and obstacles to handling the petition. So according to this law ,the person’s right will violate just with his doubt about petition in many cases and assumptions ,while this is contrary to constitution law No .34 .The present study ,using descriptive-

1. *Keykha – M.R;* (2021); “ Admissibility of Lawsuit with an Indefinite Petition”; *Jostar_ Hay Fiqhi va Usuli*; Vol: 7 ; No: 23 ; Page: 173-194 ; Doi:10.22034/jrj.2020.55597.1840

analytical method ,shows that the mentioned condition is not clearly stated in any specific evidence ,but on the contrary ,inclusiveness of Quran's versus ,specific narrations ,proofs and the principle of not imposing condition indicates that it is not a condition.

Key Words :Admissibility Condition ,Petition, Definite Petition, Indefinite Petition

Jostar- Hay
Fiqhi va Usuli
Vol 7 ; No 23
Summer 2021

قابل استماع بودن دعوا با دادخواست غیرقطعی^۱

حمید مؤذنی^۲
محمد رضا کیخا^۳

قابل استماع
بودن دعوا با
دادخواست
غیرقطعی

چکیده

طبق نظر مشهور فقها و نیز برابر بند ۹ ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی، یکی از ایرادات و موانع رسیدگی به دادخواست، جزمی نبودن دعوا دانسته شده است. بنابراین، به موجب این قانون در صورت و فروض فراوانی، فرد صرفاً به جهت تردیدی طبیعی که در دادخواست خود دارد، در معرض تضییع حق قرار می‌گیرد، در حالی که این امر، مخالف اصل ۳۴ قانون اساسی است. پژوهش حاضر که به روش توصیفی - تحلیلی انجام شده است، نشان می‌دهد که شرط مذکور در هیچ دلیل خاصی تصریح نشده است، بلکه بالعکس، از اطلاق آیات قرآن و روایات خاصه و ادله (لاضرر) و نیز اصل عدم اشتراط، شرط نبودن آن برداشت می‌شود. بنابراین، اصلاح این ماده قانونی ضروری به نظر می‌رسد.

کلید واژه‌ها: شرایط استماع، دادخواست، دادخواست جزمی، دادخواست ظنی و احتمالی.

۱۷۵

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۳/۲۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۳/۰۷

۲. دانش آموخته دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه سیستان و بلوچستان. زاهدان - ایران.
moazzeni62@gmail.com

۳. دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه سیستان و بلوچستان. زاهدان - ایران. (نویسنده مسئول):
kaykha@hamoon.usb.ac.ir

مقدمه

دادخواست، وسیله رسمی استحقاق حق است که به صورت نوشتاری یا گفتاری به مراجع قضایی عرضه می‌شود. مطابق اصل سی و چهارم قانون اساسی «دادخواهی، حق مسلم هر فرد است» اما برابر با بند نهم ماده چهارم و هشتم قانون آئین دادرسی مدنی، این حق به کسانی اختصاص داده شده است که دادخواست خود را به صورت جزمی مطرح نمایند. بنابراین کسی که در دادخواست خود تردید داشته باشد، حق اقامه دعوا نخواهد داشت، اما می‌توان فروضی را ارائه کرد که نشان می‌دهد تردید فرد در دادخواست خود، امری طبیعی است. نظر به بند قانونی مذکور، حق ارائه دادخواست وجود ندارد که به نظر می‌رسد قانون او را در معرض تضییع حق خود قرار داده است، از این رو با این سؤالات مواجه می‌شویم که آیا شرط مذکور، مستفاد از دلیل خاص و مورد تصریح آیات و روایات است؟ آیا فقها درباره شرط جزمی بودن دعوا اتفاق نظر دارند؟ در این نوشتار، ضمن بیان ادله قائلین به اشتراط جزمی بودن دعوا و نقد آنها دیدگاه مقابل را نیز بررسی می‌کنیم.

۱. مفهوم‌شناسی واژگان

۱-۱. دادخواست (یا عرض حال)

شکوائیه‌ای است که به مراجع قضایی به‌طور کتبی (در اوراق مخصوص) یا شفاهی عرضه می‌شود. ماده ۷۰ به بعد آیین دادرسی مدنی، وجود دادخواست که یک موجود اعتباری است مستقل از برگ دادخواست است، زیرا دادخواست ممکن است شفاهی باشد (ماده ۳۴۳-۶۸۲ آیین دادرسی مدنی و ماده ۲۵ قانون اصول تشکیلات دادرسی). دادخواست از مراجع قضائی اعم از درخواست است، زیرا هر دادخواستی متضمن درخواستی است، ولی هر درخواستی ملازم با دادخواست و شکوائیه نیست مانند درخواست صدور اجرائیه (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۶، ۹۷).

۱-۲. تعریف جزم، قطع، علم، ظن و نسبت بین آنها

واژه جزم به لحاظ لغوی به معنای عزم بدون هیچگونه تردید به کار می‌رود (عمید، ۱۳۵۷، ۸۱۳/۱). معنای مصطلح جزم نزد فقها نیز متفاوت از این معنا نیست. ایشان وقتی ماده جزم را به کار می‌برند همین معنا را قصد می‌کنند. میرزا محمدحسن آشتیانی در مقام لزوم جزمی بودن دعوا می‌گوید، چنانچه خواهان بگوید گمان می‌کنم که... دعوی وی قابلیت استماع ندارد (آشتیانی، ۱۴۰۴، ۶). واژه جزم در بسیاری از مراتب و معانی علم اخذ شده است که در ادامه به آنها اشاره می‌شود. واژه علم در معنای لغوی خود به معنای کسب شناخت و آگاهی

است (ابن منظور، ۱۴۰۸ق، ۳۷۱/۹). معانی دیگری نیز برای علم گفته شده است که البته ابن فارس معتقد است، تمامی معانی آن به یک اصل برمی گردد. علم در اصل، به معنای نشانه و اثر در یک چیز است که موجب تمایز آن شیء با دیگر اشیاء می شود (ابن فارس، ۱۳۸۷، ۷۰۷). آنچه گفته شد معنای علم در لغت بود، اما معنای اصطلاحی آن در علوم مختلف، متفاوت است. منطقیان، علم را حضور صورت شیء نزد عقل می دانند (مظفر، ۱۴۰۰ق، ۱۵). اهل فلسفه، آن را به اعتقاد ثابت جازم مطابق با واقع، تعریف کرده اند (شعرانی، ۱۳۷۳، ۱۷). اصولیان نیز گاهی آن را مترادف با معنای فلسفی اش (اعتقاد جازم مطابق با واقع) به کار برده اند (قمی، ۱۳۷۸، ۴۱۰/۱). گاهی نیز آن را در معنای مطلق اعتقاد جازم به کار برده اند، خواه مطابق با واقع باشد یا نباشد. طبق این معنای دوم، واژه علم مترادف با واژه قطع خواهد بود، زیرا قطع نیز در اصطلاح اصولیان به معنای مطلق اعتقاد جازم است (مشکینی، ۱۳۷۱، ۲۱۹). البته عرف عقلا، علم را در معنای گسترده تر به کار می برند. طباطبایی در این باره می نویسد، واژه علم، منحصر در اعتقاد جزمی نیست، بلکه به هر اعتقاد و ادعائی که به مرتبه اطمینان برسد و احتمال خلاف در آن قابل اعتنا نباشد علم گفته می شود (طباطبایی، بی تا، ۲۱۰/۲). بنابراین در علم عرفی، احتمال خلاف وجود دارد، ولی به قدری ضعیف است که مورد اعتنا واقع نمی شود. علم در سه معنای مختلف به کار می رود:

قابل استماع
بودن دعوا با
دادخواست
غیرقطعی

۱۷۷

الف. علم وجدانی: به اعتقاد جازمی گفته می شود که عقلاً نقیض آن ممتنع باشد مثل علم به این که الکل اعظم من الجزء.
ب. علم عادی: به اعتقاد جازمی گفته می شود که نقیض آن امکان داشته باشد، ولی وقوع نداشته باشد مثل علم به این که درخت تبدیل به طلا نمی گردد (شعرانی، ۱۳۷۳، ۲۱؛ اصفهانی، ۱۴۰۴ق، ۴۰۳).
ج. علم عرفی: به اعتقادی گفته می شود که نقیض آن عقلاً و عادتاً امکان داشته باشد (اصفهانی، ۱۴۰۴ق، ۴۰۳).

با توجه به مطالب فوق دانسته می شود علم عرفی به لحاظ مرتبه اعتقادی بالاتر از مرتبه ظن است. اعتقاد در علم عرفی به میزانی است که موجب اطمینان و حصول آرامش نفس می شود، بنابراین در اصطلاح فقها، علم عرفی مترادف با معنای اطمینان دانسته شده است (نجفی، بی تا، ۲۶۷/۷). سید مرتضی نیز در تعریف علم گفته است:

«العلم ما اقتضی سکون النفس» (علم الهدی، ۱۳۶۳، ۲۰/۱)

۱-۳. دادخواست جزمی

گرچه برای دادخواست جزمی تعریفی در قانون ارائه نشده است، اما با توجه به مفهوم جزم می‌توان ادعا کرد دادخواستی جزمی است که خواهان اولاً به اصل ایجاد و ثبوت حق خود قطع دارد؛ ثانیاً در تضييع آن توسط دیگری تردید ندارد؛ ثالثاً در تشخیص و تعیین تضييع کننده آن (خواننده) یقین دارد.

۱-۴. دادخواست ظنی و احتمالی

در مقابل دادخواست جزمی، دادخواست ظنی و احتمالی است که خواهان یا در اصل ایجاد و ثبوت حق خود تردید دارد یا ندارد، از طرفی یا در تضييع آن توسط دیگری تردید دارد و یا در تشخیص و تعیین تضييع کننده آن (خواننده) مردد است.

۲. ارائه برخی صور و فروض دادخواست ظنی و احتمالی

برای روشن شدن موضوع پژوهش لازم است برخی مصادیق کاربردی دادخواست ظنی و احتمالی بیان شود تا به اهمیت و ضرورت بحث اشراف بهتری حاصل گردد.

فرض اول: شخصی پس از چند سال به یاد می‌آورد که طلبی از دیگری دارد، اما در این که آیا آن را پس گرفته یا نه مردد است. در این فرض اگر به این شخص اجازه داده شود اقامه دادخواست کند، چه بسا با اقرار طرف مقابل یا شهادت شهود و بینه مواجه شود و در نتیجه به حق خود برسد و یا با خودداری طرف مقابل از قسم خوردن، حکم به نفعش صادر شود. اما اگر صرفاً به جهت تردیدی که کاملاً طبیعی است حکم به عدم استماع دادخواست شود، عملاً فرد در معرض تضييع حق قرار گرفته است.

فرض دوم: گاهی شخصی به واسطه یادآوری یک شاهد که بینه شرعی محسوب نمی‌شود، در اصل این که طلب کار دیگری هست یا نه، مردد می‌گردد. مثلاً بکر به زید می‌گوید، من یادم هست که تو ده سال پیش فلان مبلغ را به علی قرض داده‌ای و علی پس از تأمل در مورد آن به ظن و احتمال می‌رسد نه قطع و یقین. در این جا نیز اگر به زید اجازه اقامه دعوا داده شود، ممکن است با اقرار طرف مقابل و یا شهادت شاهدی دیگر مواجه شود، در نتیجه به حق خود برسد.

فرض سوم: گاهی فردی علم به استحقاق خود ندارد، ولی خود طرف مقابل اقرار می‌کند و اسباب ظن و گمان به طلب کاری

حاصل می‌شود سپس از ادای حق استکاف می‌کند. در این جا چه بسا صاحب حق به حق خود علم پیدا نکند و هم‌چنان در تردید باشد، ولی منع وی از اقامه دعوا می‌تواند او را در معرض تضييع حق قرار دهد.

فرض چهارم: گاهی خود شخص حق خود را به یاد نمی‌آورد، اما بینه به نفع او اقامه شده است و شهود بر استحقاق او شهادت می‌دهند و آن شخص هم دادخواست خود را در قالب عبارات ظنی و احتمالی به دادگاه ارائه می‌دهد.

فرض پنجم: گاهی علم به ثبوت حق برای خود دارد و نیز یقین دارد که حق او توسط دیگری تضييع شده است، ولی در تشخیص و تعیین تضييع کننده مردد است. مثلاً زید احتمال قوی می‌دهد که حق او توسط بکر تضييع شده است، اما به علم نرسیده و سند و مدرک و بینه‌ای بر این امر ندارد.

نظر به فروض مذکور که در سطح جامعه بسیار تحقق می‌یابد، ضرورت بحث پیرامون این ماده قانونی به خوبی روشن می‌شود. از این رو واکاوی ادله و مستندات ماده قانونی مذکور و بررسی اقوال پیرامون آن از اهمیت بسزایی برخوردار است.

۳. تبیین محل بحث

فقها سه شرط اصلی برای دادخواست برشمرده‌اند که عبارت‌اند از: لزوم و صحت و جزمی بودن دادخواست (فقعانی، ۱۴۱۸ق، ۲۷۹). برخی فقها به جای شرط صحت، معلوم بودن را ذکر کرده‌اند (عاملی، ۱۴۱۰ق، ۷۸/۳). برخی نیز هم صحیح بودن و هم معلوم بودن را با هم، در کنار لازم و جزمی بودن دعوا به عنوان شروط چهارگانه دعوا بیان نموده‌اند (حلی، ۱۴۲۴ق، ۳۵۲/۲). بندهای هفتم و هشتم و نهم از ماده هشتاد و چهارم قانون آئین دادرسی مدنی به شروط مذکور اشاره دارند. ماده ۸۴ قانون آئین دادرسی مدنی سه مورد از «ایرادات و موانع رسیدگی به دعوا» را چنین بیان می‌کند که «دعوا برفرض ثبوت، اثر قانونی نداشته باشد از قبیل وقف و هبه بدون قبض»، «مورد دعوا مشروع نباشد»، «دعوا جزمی نبوده بلکه ظنی و احتمالی باشد». حال شخصی که به جهت تردید در اصل استحقاق خود یا تردید در تضييع آن توسط دیگری و یا شک در تشخیص تضييع کننده آن مجبور به اقامه دعوا به نحو ظنی است، طبق نظر مشهور فقها و نیز مطابق قانون آئین دادرسی مدنی دادخواست او قابل استماع نخواهد بود. جهت تبیین دقیق این مطلب به دو نکته اشاره می‌شود.

قابل استماع
بودن دعوا با
دادخواست
غیرقطعی

نکته اول: در تمامی فروضی که مطرح کردیم چنانچه خواهان به هر دلیلی دادخواست خود را به نحو قطعی ارائه کند، دیگر از محل بحث ما خارج خواهد بود. مثلاً فرض کنیم دو نفر بر طلب کار بودن زید شهادت دهند درحالی که خود زید عالم به طلب خویش نیست و در مقام اقامه دعوا، دادخواست خود را به نحو ظنی مبتنی بر ادله قطعی ارائه نماید، دیگر از بحث ما خارج خواهد بود. بنابراین توجه به این نکته ضروری است که چه بسا شخصی جزم قلبی نداشته باشد اما اماره و بینه‌ای به نفع او اقامه شده باشد و او نیز مبتنی بر آن، به بیان دادخواست خود پردازد. در این جا دادخواست وی برابر قانون قابل استماع خواهد بود. به همین دلیل است که برخی از فقها معتقد هستند که اگر خواهان دلیل و اماره بر حق خودش داشته باشد به این معنا که بینه شهادت بدهد بر طلب کار بودن مدعی علیه، خواهان مجاز خواهد بود که ارائه دادخواست بدهد حتی اگر خودش علم به این طلب نداشته باشد (صیمری، ۱۴۲۰ق، ۲۲۹/۴).

آنچه برای دادگاه مهم است این است که شخصی که در دادگاه حاضر شده است دادخواست خود را به صورت قطعی ارائه کرده باشد و ادله و مستندات لازم را نیز داشته باشد. البته سخن صرفاً پیرامون این است که چنین ادعایی که در دادخواست به صورت جزمی تنظیم شده است قابل استماع خواهد بود، حتی اگر خود خواهان، علم به حق خویش نداشته باشد. اما توجه به این نکته ضروری است که قابل استماع بودن همیشه ملازم با مشروع و اخلاقی بودن چنین رفتاری از ناحیه خواهان نیست، بلکه چه بسا در مواردی «رفتار وی دروغ و مصداق تدلیس شمرده شود، زیرا چنین دعوایی، انشاء محض نیست که قابل صدق و کذب نباشد، بلکه به نوعی گزارش از واقع است که می تواند متصف به کذب و تدلیس گردد...») (نجفی، بی تا، ۱۵۴/۴۰). افزون بر غیرمشروع و غیراخلاقی بودن چنین کاری باید اضافه کنیم که «اگر قاضی علم داشته باشد که آنچه خواهان ابراز می دارد با آنچه باور دارد مغایر است، مجاز به صدور حکم به نفع خواهان نخواهد بود» (نجفی، بی تا، ۱۵۴/۴۰)، حتی اگر از مستندات لازم برخوردار باشد. بنابراین، دادخواستی که به نحو جزمی تنظیم شده است از منظر قانون، قابل استماع خواهد بود.

نکته دوم: بحث ما پیرامون جزم به اسباب اثبات حق نیست. فقها یادآور شده اند که چنانچه خواهان، دادخواست خود را به نحو قطعی ارائه کند، برای دادگاه قابل استماع خواهد بود، حتی اگر سبب اثبات حق خود را به صورت قطعی نداند. مثلاً اگر (الف) به نفع (ب) اقرار به حقی نماید، شخص (ب)

می‌تواند حق خود را مطالبه کند، حتی اگر نداند به چه سببی و از کجا چنین حقی برای او ثابت شده است. شهید ثانی در این باره تصریح می‌کند که هر جا شخصی به واسطه اقرار دیگری، خود را صاحب حق بباید و یا به واسطه شهادت بینه، حقی برایش قابل اثبات باشد، قادر خواهد بود که به تنظیم دادخواست مبادرت نماید، حتی اگر سبب و جهت ثبوت حق را نداند (عاملی، ۱۴۱۳ق، ۴۳۸/۱۳). در نتیجه دادگاه نیز موظف است به دادخواست او ترتیب اثر دهد. برای این حکم گاهی به اصل عدم اشتراط و گاهی به عموماً (لزوم قضاوت در پی اقامه دعوا) تمسک شده است (نراقی، ۱۴۱۵ق، ۱۶۰/۱۷).

۴. اقوال فقهای پیرامون قابل استماع بودن دادخواست ظنی و احتمالی
فقها و حقوق دانان درباره پذیرش یا عدم پذیرش دادخواست ظنی و احتمالی دیدگاه‌های مختلفی دارند.

دیدگاه اول (نظر مشهور): دادخواست باید قطعی باشد. ابن زهره (حلبی، ۱۴۱۷ق، ۴۴۴)، کیدری (کیدری، ۱۴۱۶ق، ۳۳۱)، محقق حلی (حلی، ۱۴۰۸ق، ۷۳/۴) در زمره قائلین به این دیدگاه هستند. سبزواری این دیدگاه را پذیرفته است و آن را به مشهور فقهای امامیه نسبت داده است (سبزواری، ۱۴۰۸ق، ۶۸۴/۲). بند ۹ ماده ۸۴ قانون مدنی نیز مطابق همین دیدگاه تنظیم شده است.

دیدگاه دوم: برخی فقها قائل به عدم شرطیت آن هستند. نراقی این نظر را پذیرفته است (نراقی، ۱۴۱۵ق، ۱۵۱/۱۷). روحانی قمی این دیدگاه را برگزیده است و آن را به برخی قدما نسبت داده است (قمی، بی تا، ۱۹۲/۲۵).

دیدگاه سوم: برخی تفصیل داده‌اند و گفته‌اند در جایی که مدعی علیه، مورد اتهام باشد، جزمی بودن شرط نیست و گرنه شرط است. حلی این نظریه را منتسب به ابن نما می‌داند (حلی، ۱۴۰۴ق، ۲۶۷/۴).

دیدگاه چهارم: شهید ثانی تفصیل دیگری داده است و درباره مسائلی مثل قتل و سرقت و امثال آن که عادتاً مخفیانه انجام می‌شود و اطلاع یافتن بر آن‌ها دشوار است، جزمی بودن دادخواست را شرط نمی‌داند، اما در امور دیگر نظیر معاملات، آن را شرط می‌داند (عاملی، ۱۴۱۲ق، ۲۴۱/۱).

دیدگاه پنجم: علامه حلی در این مسئله توقف نموده است (حلی، ۱۴۱۰ق، ۱۴۴/۲).

۵. نقد و تحلیل قول مشهور و قانون

طبق نظر مشهور و به تبع آن، مطابق قانون آئین دادرسی مدنی، دادخواستی که به نحو ظنی و احتمالی ارائه شود قابل استماع نخواهد بود. ادله‌ای که در جهت

اثبات چنین دیدگاهی ارائه شده است، عبارت‌اند از:

دلیل اول: واژه (دعوا) تبادر به دعاوی و دادخواست‌هایی دارد که به صورت جزمی و قطعی ارائه شود (اردیلی، ۱۴۰۳ق، ۱۲/۱۲۴). طبق این دلیل، اساساً دادخواستی که به نحو ظنی و احتمالی تنظیم شود، موضوع له و معنای حقیقی واژه (دعوا) شمرده نمی‌شود.

نقد: با توجه به این که تبادر، امری عرفی و استظهاری است، بسیار اتفاق می‌افتد که طرفین دعوا کاملاً برخلاف یکدیگر، یکی به اثبات آن و دیگری به انکار آن با استناد به خود عرف، می‌پردازد. از این رو می‌بینیم برخی فقها صریحاً وجود چنین تبادری را انکار کرده‌اند (اردیلی، ۱۴۰۳ق، ۱۲/۱۲۵) و این سخن که دادخواست ظنی، دعوا شمرده نمی‌شود را مقبول نمی‌دانند و معتقدند دادخواست ظنی نیز داخل در موضوع له واژه (دعوا) است (میرزای قمی، ۱۴۲۷ق، ۲/۶۲۸).

دلیل دوم: واژه (دعوا) انصراف به دعاوی جزمی و قطعی دارد، نه ظنی و احتمالی (صیمری، ۱۴۲۰ق، ۴/۲۲۹). در این دلیل، برخلاف دلیل قبلی، واژه (دعوا) دارای معنایی گسترده و عام دانسته شده است ولی بر این باور استوار است که پس از شنیدن لفظ (دعوا)، تنها دعاوی قطعی و جزمی، به ذهن انصراف می‌یابد. طبق این دلیل، حتی اگر موضوع له و معنای واژه (دعوا) خصوص دعاوی قطعی نباشد، بلکه آن را دارای یک مفهوم عام بدانیم که هم دعاوی قطعی و هم دعاوی ظنی را در برمی‌گیرد، این واژه انصراف دارد به آن دسته از دعاوی‌ای که به صورت قطعی تنظیم می‌شود.

نقد: این دلیل نیز از آنجایی که بر پایه عرف و استظهارات عرفی استوار است، برخی فقها منکر آن هستند و انصراف مذکور را بر پایه نظر عرف قبول ندارند و مدعی هستند واژه (دعوا) به هیچ وجه انصراف به دعاوی قطعی و جزمی ندارد (عاملی، ۱۴۱۳ق، ۱۳/۴۳۸).

دلیل سوم: در جایی که خواهان، بینه و دلیلی به نفع خویش نداشته باشد و در طرف مقابل، خواننده نیز از قسم خوردن خودداری کند، طبق یک دیدگاه، حکم به نفع خواهان صادر می‌شود و طبق دیدگاه دیگر، خواهان ملزم به قسم خوردن می‌شود. حال چنانچه دادخواست به نحو جزمی و قطعی تنظیم نشده باشد، طبق هر دو دیدگاه، روند قضائی با چالش مواجه می‌شود، زیرا نه می‌توان به نفع خواهانی که دادخواست خویش را به نحو احتمالی تنظیم کرده است حکم صادر نمود و نه می‌توان او را ملزم به قسم خوردن نمود (عاملی، ۱۴۱۳ق، ۱۳/۴۳۸).

نقد: برخی معتقدند که هیچ مشکلی بر سر قابل استماع بودن چنین

دادخواستی وجود ندارد، زیرا درست است در فرضی که در دلیل مذکور مطرح شد استماع دادخواست به نتیجه‌ای منتهی نمی‌شود، ولی این‌طور نیست که همیشه با فرض مذکور مواجه شویم. چه بسا پس از ارائه دادخواست، خواننده ادعای مذکور را پذیرفت و اقرار کرد یا شهود به نفع خواهان شهادت دادند، در این صورت، حکم به نفع خواهان صادر می‌شود. بنابراین، قابل استماع دانستن چنین دادخواستی دارای فایده و ثمره است. بلکه اگر با اقرار طرف مقابل و یا شهادت شهود و بینه مواجه نشد، حتی اگر خواننده از قسم خوردن خودداری کند، دیگر حکم به نفع خواهان صادر نمی‌شود، زیرا خودداری خواننده از قسم خوردن ممکن است به خاطر تعظیم قرآن و ناخوشایند پنداشتن قسم خوردن باشد. ضمناً قسم خوردن، متوجه خواهان نخواهد شد، زیرا اولاً موظف ساختن خواهان به قسم خوردن، مختص جایی است که دادخواست به نحو جزمی و قطعی ارائه شده باشد (اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ۱۲/۱۲۵)؛ ثانیاً طبق نظر برخی فقها، به صرف خودداری خواننده از سوگند، رأی علیه او صادر می‌شود و نیازی به ارجاع سوگند به خواهان نیست. طبق این نظریه نیز رأی به نفع خواهان صادر می‌شود. این رأی را شهید ثانی به شیخ مفید و طوسی و صدوقین نسبت داده است (عاملی، ۱۴۱۰ق، ۳/۸۷).

قابل استماع
بودن دعوا با
دادخواست
غیرقطعی

دلیل سوم (تمسک به ادله لاضرر): تنظیم دادخواست موجب (تسلیط ید) بر غیر می‌شود، زیرا با دادخواستی که خواهان تنظیم می‌کند خواننده ملزم به اقرار یا انکار و یا پرداخت غرامت می‌گردد که همگی مصادیق ضرر است؛ ضرر هم که در دین نفی شده است (حائری، بی تا، ۷۱۹).

نقد: اولاً، در نقد این دلیل می‌توان گفت که الزاماً تنظیم دادخواست موجب اضرار به دیگری نخواهد بود، چرا که خواننده می‌تواند انکار کند و با سوگندی که می‌خورد رأی به نفع او صادر شود، بنابراین قانون، امکان دفاع و دفع ضرر را برای خواننده فراهم کرده است، به این ترتیب ضرری متوجه او نمی‌شود. ثانیاً، اساساً به استناد همین ادله لاضرر می‌توان قابل استماع بودن دادخواست ظنی را اثبات کرد، زیرا قابل استماع ندانستن دادخواست ظنی، ممکن است خواهان را از حق خویش محروم سازد و او را در معرض ضرر قرار دهد. باید به خواهان اجازه تنظیم دادخواست داده شود، آنگاه خواننده می‌تواند اقرار کند یا انکار نماید. جزم و قطع خواهان دخالتی در این که بر حق باشد ندارد. مؤید این مطلب آن است که اگر شخصی اقرار کند که زید فلان مقدار طلب کار اوست. در صورتی که زید هم به باطل بودن این اقرار علم نداشته باشد، شرعاً مجاز است

که طلب خود را از اقرارکننده اخذ نماید. حال اگر ظن به وجود چنین طلبی داشته باشد که به طریق اولی می‌تواند طلبش را اخذ کند. هم‌چنین اگر دو شاهد، شهادت بر طلب کار بودن او دهند دادخواستش می‌تواند قابل استماع باشد، زیرا شاید با حصول اقرار از ناحیه خواننده و یا شهادت شهود، حق به نفع خواهان ثابت شود و به این ترتیب از ورود ضرر به او جلوگیری کند. (اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ۱۲/۱۲۵).

۶. نقد و تحلیل ادله قول به تفصیل

دیدگاه سوم و چهارم هردو در بردارنده قول به تفصیل هستند. دیدگاه سوم بین موردی که مدعی علیه مورد اتهام باشد و غیر آن تفصیل داده‌است. دیدگاه چهارم بین مواردی مثل سرقت و قتل که عادتاً مخفیانه انجام می‌شود و غیر آن تفصیل داده‌است. هردو تفصیل مذکور از مستند واحدی بهره برده‌است. برخی فقها معتقدند دو قول مذکور در واقع یک قول هستند که با دو بیان ارائه شده‌اند، زیرا در برخی روایات در موردی که مدعی علیه در معرض اتهام باشد، دعوی غیر جزمی پذیرفته شده‌است. نظر به روایات مذکور، برخی فقها تفصیل سوم را مطرح کرده‌اند و برخی از فقها نیز به ذکر مصادیق آن از قبیل سرقت و قتل پرداخته‌اند و تفصیل دوم را مطرح کرده‌اند. نراقی در این باره می‌گوید: گویا کسانی که این دو قول را یکی می‌دانند از واژه «در معرض اتهام بودن» همان «مخفی بودن» را فهمیده‌اند (نراقی، ۱۴۱۵، ۱۷/۱۵۰)، از این رو به صورت مشترک، دیدگاه هردو را مورد نقد و تحلیل قرار می‌دهیم. گفتیم که مستند دو دیدگاه مذکور، پاره‌ای از روایات است که در معرض اتهام بودن را مطرح کرده‌اند و در برخی از آن‌ها به مصادیقی نظیر سرقت اشاره شده‌است. در این جا به ذکر برخی از این روایات می‌پردازیم:

روایت اول: در روایت بکر بن حبیب آمده است که اگر رنگرز در معرض اتهام باشد، قسم داده می‌شود (طوسی، ۱۴۰۷ق، ۷/۲۲۱).

روایت دوم: در روایت دیگری آمده که اگر رنگرز در معرض اتهام نباشد چیزی به عهده او نیست (طوسی، ۱۴۰۷ق، ۷/۲۲۱).

روایت سوم: در روایت دیگر آمده که اگر رنگرز گمان می‌کند لباس توسط سارق به سرقت رفته باید بینه بیاورد (کلینی، ۱۴۲۹ق، ۷/۳۱۱).

نقد: اولاً، اگر قرار باشد با استناد به این روایات بگوییم در هر جایی که مدعی علیه در معرض اتهام است ادعای ظنی علیه او پذیرفته شود، نمی‌بایست مصادیق آن را منحصر به مواردی از قبیل سرقت و قتل بدانیم، بلکه هر جایی که

مدعی علیه از انکار دعوا به منفعتی دست یابد می‌بایست مشمول این روایات شود، زیرا در هر موردی که مدعی علیه از انکار دعوا به منفعتی برسد در معرض اتهام خواهد بود، خواه ادعایی که علیه او مطرح شده است از جنس سرقت و قتل باشد یا از جنس امور دیگر باشد (نراقی، ۱۴۱۵ق، ۱۵۲/۱۷).

ثانیاً، اساساً به حکم این روایات، می‌بایست هر مدعی علیهی را که به انکار دعوا می‌پردازد مشمول این روایات بدانیم، زیرا در تمام مواردی که مدعی علیه دعوا را انکار می‌کند در معرض اتهام خواهد بود، پس به حکم این روایات می‌بایست دادخواست ظنی علیه او معتبر باشد. نتیجه آن که این روایات، عکس مطلوب مستدل را نتیجه خواهد داد، زیرا مطلوب مستدل این بود که با استناد به این روایات نتیجه بگیرد که فقط در موارد خاصی که ذکر شد، دادخواست ظنی قابل استماع است، در صورتی که اخبار مذکور طبق بیانی که ارائه نمودیم، قابل استماع بودن مطلق را در دعاوی قطعی و ظنی افاده خواهد کرد (نراقی، ۱۴۱۵ق، ۱۵۲/۱۷).

قابل استماع
بودن دعوا با
دادخواست
غیرقطعی

۷. نقد و تحلیل قول به توقف

با توجه به مستنداتی که برای دیدگاه برگزیده ارائه می‌نماییم، نقد این دیدگاه آشکار خواهد شد.

۸. دیدگاه مختار و بیان مستندات

طبق نظر مشهور و نیز مطابق با قانون آیین دادرسی مدنی، یکی از ایرادات و موانع رسیدگی به دادخواست، جزمی بودن آن دانسته شده است، ولی به نظر می‌رسد نه تنها دلیل موجهی بر اشتراط چنین شرطی وجود ندارد بلکه برعکس، دلیل بر قابل استماع بودن دعوی ظنی و احتمالی وجود دارد. بنابراین، محروم ساختن افراد از ارائه دادخواست در برخی فروعی که گذشت، منجر به تضییع حق آنان می‌شود.

با رد ادله مشهور می‌توان گفت فقدان دلیل معتبر بر تخصیص و تقیید مسئله مهم‌ترین دلیلی است که بر این دیدگاه وجود دارد، به‌ویژه که استماع چنین دادخواستی موجب رفع خصومت و از بین بردن اسباب نزاع می‌شود (صیمری، ۱۴۲۰ق، ۲۲۹). هدف اصلی از مباحث قضا هم چیزی جز رفع خصومت و نزاع نیست. اگر به شخصی که احتمال می‌دهد حقی بر گردن دیگری دارد اجازه ارائه دادخواست داده شود، در جهت رفع نزاع اقدام شده است، زیرا بالاخره یا با اقرار طرف مقابل مواجه می‌شود و یا بینه و شهودی به نفع او شهادت خواهند داد

که در این صورت، حق به نفعش ثابت می‌شود یا طرف مقابل قسم می‌خورد و اتهام را از خود رد می‌کند. در این جا مدعی که موفق به همراهی شهود و بینه نشده و با اقرار طرف مقابل مواجه نشده است بلکه قسم او (مبنی بر مردود بودن ادعا) را شنیده است، دیگر حق شکایت نخواهد داشت و در نتیجه نزاع پایان خواهد یافت.

می‌توان جهت تأیید و تقویت دیدگاه مختار به ادله (لاضرر) تمسک جست. بی‌شک در جایی که شخصی احتمال می‌دهد طلبی از دیگری داشته باشد، چنانچه از تنظیم دادخواست (در عین آن که احتمال اثبات حق به نفع او می‌رود) ممنوع گردد، موجب اضرار بر او می‌شود. بنابراین، نظر به آن که طرف مقابل اصلاً در معرض هیچگونه ضرری قرار نمی‌گیرد و می‌تواند با قسم خوردن، دفع ضرر از خویش کند، لازم است که چنین دعوایی را قابل استماع بدانیم. بنابراین، استماع دادخواست ظنی جلو تضييع حق را می‌گیرد. از این رو نراقی از والد فقیه خود چنین نقل می‌کند که حق، آن است که دادخواست احتمالی، استماع شود، زیرا احتمال اقرار خصم یا شهادت بینه وجود دارد و بدین ترتیب از تضييع حق (که در آیات و روایات، مورد نهی واقع شده) برحذر خواهیم شد. حال اگر با اقرار یا شهادت بینه مواجه شدیم، که به نفع مدعی حکم می‌شود و گرنه ادعایش باطل خواهد شد (نراقی، ۱۴۱۵ق، ۱۷/۱۵۱).

جستارهای
فقهی و اصولی
سال هفتم، شماره پیاپی ۲۳،
تابستان ۱۴۰۰
۱۸۶

مقتضای اصل لفظی: فایده بیان مقتضای اصل لفظی، آن است که چنانچه دلیل خاص معتبر به نفع یکی از طرفین اقامه نشود، به مقتضای اصل لفظی در مسئله رجوع شود. به نظر می‌رسد واژه «مدعی» و «مدعی علیه» در ادله «الْبَيِّنَةُ عَلَى مَنْ ادَّعَى وَ الْيَمِينُ عَلَى مَنْ ادَّعِيَ عَلَيْهِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۷/۴۱۵) از اطلاق برخوردار باشند بنابراین، این ادعا که مدعی صرفاً به کسی گفته می‌شود که قطع به دعوای خود داشته باشد خلاف ظاهر لفظ است. از این رو طبق اطلاق این ادله، مدعی، اعم از شخصی است که به نحو قطعی یا به نحو ظنی و احتمالی اقامه دعوا کرده باشد. در نتیجه هر شخصی که علیه او دادخواستی اقامه شود، موظف به دفع ادعا از خود به وسیله قسم خوردن است.

مقتضای اصل عملی: بیان اصل عملی در مسئله، به آن جهت است که چنانچه مسئله از ادله خاص یا عام برخوردار نبود و اصل لفظی معتبر نیز در مسئله یافت نشد، به اصل عملی متناسب مراجعه شود. میرزای قمی اصل عملی متناسب با این مسئله را اصل عدم اشتراط می‌داند (میرزای قمی، ۱۴۲۷ق، ۲/۶۲۸). در تبیین این اصل می‌گوییم در جایی که فردی مورد ظلم واقع شده است، شک

می‌کنیم که آیا وجوب استماع دعوی او مشروط به شرطی (مازاد بر شروط قطعی که در شرع بیان شده) است یا نه؟ اصل، عدم اشتراط است، زیرا شرط بودن یک شیء نیاز به دلیل خاص دارد و با فقدان دلیل، حکم به عدم شرطیت می‌شود، در نتیجه شرطیت شیء مشکوک را نفی می‌کنیم. در بحث ما، قطعی و جزمی بودن دعوا شرط مشکوکی است که با مراجعه به اصل مذکور، شرط بودن آن را نفی می‌کنیم.

نتیجه‌گیری

لزوم قطعیت دعوا جهت قابل استماع بودن آن، محل اختلاف است. طبق دیدگاه مشهور فقها و نیز قانون مدنی، دادخواست باید قطعی باشد. نراقی قائل به عدم شرطیت آن است. روحانی قمی این دیدگاه را برگزیده و آن را به برخی قدما نسبت داده است. ابن‌نما، طبق نقل علامه حلی و نیز شهید ثانی هرکدام قائل به یک نحوه تفصیل در مسئله هستند. علامه حلی توقف کرده است. در این پژوهش، ادله‌ای که به نفع دیدگاه مشهور اقامه شده است، مورد ارزیابی انتقادی قرار گرفت. از این رو وقتی دلیلی (اعم از ظهور، انصراف، قید لفظی یا لبی) وجود نداشته باشد که دلالت کند بر این که موضوعاتی نظیر (مدعی) ناظر به مدعی در دعوی قطعی است، قاعدتاً در فرض فقدان دلیل خاص یا تکافؤ ادله باید به اصل لفظی (اعم از عمومات و مطلقات) مراجعه کنیم. بر این باوریم که اطلاق واژگان مدعی و مدعی علیه در ادله این باب می‌توانند به عنوان اصل لفظی محسوب شوند. بر فرض که چنین اطلاقی پذیرفته نشود و دست ما از دلیل عام و خاص و نیز اصل لفظی کوتاه باشد، لازم است به مقتضای اصل عملی متناسب مراجعه شود. مطابق اصل عدم اشتراط، ردّ دعوایی که به نحو ظنی و احتمالی تنظیم شده است، وجهی ندارد. ضمن آن که تنظیم دادخواست به نحو احتمالی و ظنی، خالی از فائده نیست بلکه استماع آن دارای ثمره است. شخصی که احتمال می‌دهد از دیگری طلبی دارد، می‌تواند اقامه دعوا کند، چه بسا طرف مقابل که یقین به برحق بودن مدعی دارد، تصمیم به اقرار بگیرد و یا حداقل از قسم خوردن خودداری نماید. صرف نکول و خودداری از قسم می‌تواند حق را برای مدعی ثابت کند. این عذر که شاید خواننده به جهت تعظیم قرآن و سوگند از قسم خوردن، استنکاف نموده است نیز سخن موجهی نیست، زیرا در جایی که خود شارع خواسته است سوگند وسیله‌ای برای اثبات یا رد حق واقع شود، مصلحت اهم که همان رفع نزاع و خصومت است، اقتضا می‌کند که خواننده

قابل استماع
بودن دعوا با
دادخواست
غیرقطعی

چنین ابزاری را که شارع جهت نیل به چنین مهمی ارائه کرده است معطل نسازد. از این رو مطابق اصل ۳۴ قانون اساسی که دادخواهی را حق مسلم هر فرد می‌داند، اصلاح بند ۹ ماده ۸۴ قانون اساسی، مبنی بر لزوم قطعی بودن دعوا، ضروری به نظر می‌رسد.

منابع

قرآن مجید

۱. آشتیانی، میرزا محمد. (۱۴۰۴ق). کتاب القضاء. بی‌جا: منشورات دارالهجرة.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۴۱۳ق). من لا یحضره الفقیه. چاپ دوم. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳. ابن فارس، احمد. (۱۳۸۷). ترتیب مقایس اللغة. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۰۸ق). لسان العرب. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۵. اردبیلی، احمد بن محمد. (۱۴۰۳ق). مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۶. اصفهانی، شیخ محمد حسین. (۱۴۰۴ق). الفصول الغریبه. (بی‌جا). دار احیاء العلوم الاسلامیه.
۷. جعفری لنگرودی، محمد جعفر. (۱۳۹۶). ترمینولوژی حقوق. تهران: گنج دانش.
۸. حائری، سید محمد مجاهد طباطبایی. (بی‌تا). کتاب المناهل. قم: مؤسسه آل‌ال‌بیت :
۹. حسینی روحانی، سید صادق. (بی‌تا). فقه الصادق 7، بی‌جا: بی‌نا.
۱۰. حلبی، ابن زهره. (۱۴۱۷ق). غنیة النزوع إلى علمی الأصول و الفروع. قم: مؤسسه امام صادق 7.
۱۱. حلبی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی. (۱۴۱۰ق). إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۲. حلبی، نجم الدین، جعفر بن حسن. (۱۴۰۸ق). شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام. چاپ دوم. قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۱۳. حلبی، مقداد بن عبدالله سیوری. (۱۴۰۴ق). التفتیح الرائع لمختصر الشرائع. قم:

جستارهای فقهی و اصولی

سال هفتم، شماره پیاپی ۲۳،
تابستان ۱۴۰۰

۱۸۸

- کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
۱۴. خیرالله هرمزی. (۱۳۹۴). شرایط قابل استماع بودن دعوی در فقه. فصلنامه علمی پژوهشی حقوق خصوصی، ۴ (۱۳) ۳۵-۹.
۱۵. سبزواری، محمدباقر بن محمد مؤمن. (۱۴۰۸ق). کفایة الأحکام. اصفهان: انتشارات مهدوی.
۱۶. شعرانی، میرزا ابوالحسن. (۱۳۷۳). المدخل الی عذب المنهل. قم: دبیرخانه کنگره دوستمین سالگرد میلاد انصاری.
۱۷. صیمری، مفلح بن الحسن. (۱۴۲۰ق). غایة المرام فی شرح شرائع الإسلام. بیروت: دار الهادی.
۱۸. طباطبایی، سید محمدحسین. (بی تا). حاشیة الکفایة. تهران: بنیاد علمی فکری طباطبایی.
۱۹. طوسی، محمدبن الحسن. (۱۴۰۷ق). تهذیب الأحکام. چاپ چهارم. تهران: دارالکتب الإسلامية.
۲۰. عاملی، زین الدین بن علی. (۱۴۱۲ق). الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (المحشی - سلطان العلماء). قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۲۱. عاملی، زین الدین بن علی. (۱۴۱۳ق). مسالک الأفهام الی تنقیح شرائع الإسلام. قم: مؤسسة المعارف الإسلامية.
۲۲. علم الهدی، سید مرتضی. (۱۳۶۳). الذریعة الی اصول الشریعة. چاپ دوم. تهران: دانشگاه تهران.
۲۳. عمید، حسن. (۱۳۵۷). فرهنگ زبان فارسی. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
۲۴. فقحانی، علی بن علی بن محمد بن طی. (۱۴۱۸ق). الدر المنضود فی معرفة صیغ النیات والإیقاعات والعقود. قم: مکتبه امام العصر ۷ العلمیه.
۲۵. شمس، عبدالله. (۱۳۹۱). قانون آئین دادرسی مدنی. چاپ بیست و یکم. تهران: انتشارات دراک.
۲۶. قمی، ابوالقاسم. (۱۳۷۸). قوانین الاصول. تهران: کتابفروشی علمیه اسلامی.
۲۷. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق. (۱۴۰۷ق). الکافی. چاپ چهارم. تهران: دارالکتب الإسلامية.
۲۸. کیدری، قطب الدین، محمد بن حسین. (۱۴۱۶ق). إصباح الشیعة بمصباح

- الشريعة. قم: مؤسسة امام صادق 7
۲۹. مشکینی، میرزا علی. (۱۳۷۱). اصطلاحات الاصول. چاپ پنجم. قم: دفتر نشر الهادی 7.
۳۰. مظفر، محمدرضا. (۱۴۰۰ق). المنطق. بیروت: دار التعارف.
۳۱. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن. (۱۴۲۷ق). رسائل المیرزا القمی. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۳۲. نجفی، شیخ محمد حسن. (بی تا). جواهر الکلام. چاپ هفتم. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳۳. نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی. (۱۴۱۵ق). مستند الشیعة فی أحكام الشریعة. قم: مؤسسة آل البيت ::.

جستارهای
فقهی و اصولی
سال هفتم، شماره پیاپی ۲۳،
تابستان ۱۴۰۰
۱۹۰

References

The Holey Qur'ān

1. Al-Āshṭiyānī ,Mīrzā Muḥammad .1984/1404 .*Kitāb al-Qadā* .n.p .Dār al-Hijra.

2. Ibn Bābiwayh al-Qummī, Muḥammad Ibn ‘Alī (al-Shaykh al-Ṣadūq). 1992/1413. *Man Lā Yahḍuruh al-Faqīh*. 2nd. Qom: Mu‘assasat al-Nashr al-Islāmī li Jmā‘at al-Mudarrisīn.

3. Ibn Fārīs, Aḥmad Ibn Fārīs. 2008/1387. *Tarṭīb Maqāyīs al-Lughā*. Qum: Pazhuhishqāh-i Ḥawzah wa Dānīshgāh.

4. Ibn Manzūr, Muḥammad Ibn Mukarram. 1993/1414. *Lisān al-‘Arab*. 3rd. Beirut: Dār al-Fīkr.

5. al-Ardabīlī, Aḥmad Ibn Muḥammad (al-Muḥaqqiq al-Ardabīlī). 1982/1403. *Majma‘ al-Fa‘ida wa al-Burhan fī Sharḥ Īrshād al-Aḍḥḥān*. Edited by Muḥtabā al-Iraqī. Qum: Mu‘assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā‘at al-Mudarrisīn.

6. al-Gharawī al-Iṣfahānī ,Muḥammad Ḥusayn) al-Muḥaqqiq al-Iṣfahānī .1984/1404 .(*Al-Fuṣūl al-Gharawīyah*. n.p .Dār Iḥyā‘ al-Ulūm al-Islāmī.

7. Ja‘farī Langarūdī ,Muḥammad Ja‘far .2017/1396 .*Tirmunuluzhī-yi Ḥuqūq* .Tehran :Ganj-i Dānīsh.

8. al-Ḥā‘irī, al-Ṭabāṭabā‘ī al-Mujāhīd. n.d. *Kitāb al-Manāhil*. Qum: Mu‘assasat Āl al-Bayt li Iḥyā‘ al-Turāth.

9. al-Ḥusaynī al-Rawḥānī, al-Sayyid Ṣadiq. n.d. *Fiqh al-Sādiq*.

10. al-Ḥusaynī al-Ḥalabī, Ḥamzat ibn ‘Alī (Ibn Zuhra). 1998/1417. *Ghunyāt al-Nuzū‘ ilā ‘Ilmāy al-Uṣūl wa al-Furū‘*. Qom: Mu‘assasat al-Imām al-Sādiq.

11. al-Ḥillī, Ḥasan Ibn Yūsuf (al-‘Allāma al-Ḥillī). 1989/1410. *Irshād al-Aḍḥḥān*. Qom: Mu‘assasat al-Nashr al-

Islāmī li Jamā‘at al-Mudarrisīn.

12. al-Ḥillī, Najm al-Dīn Ja‘far Ibn al-Ḥasan) al-Muḥaqqiq al-Ḥillī .1987/1408 .(*Sharā‘i‘ al-Islām fī Masā‘il al-Ḥalāl wa al-Ḥarām* 2 .nd .Edited by ‘Abd al-Ḥusayn Muḥammad ‘Alī Baqqāl .Qom :Mu‘assasat Ismā‘īlīyān.

13. al-Suyūrī al-Ḥillī, Miqdād Ibn ‘Abd Allāh (Fāḍil Miqdād). 1983/1404. *al-Tanqīh al-Rā‘i‘ lim Mukhtaṣar al-Sharā‘i‘*. Edited by al-Sayyid ‘Abd al-Laṭīf al-Ḥusayni al-Kuhkamarī. Qum: Manshūrāt Maktabat Āyat Allāh al-‘Uzmā al-Mar‘ashī al-Najafī.

14. Hurmuzī, Khayrullāh. 2016/1394. *Sharāyit-i Qābil-i Istimā‘ Būdan-i Da‘wā dar Fiqh*. Faṣṣnāmih-yi ‘Ilmī wa Pazhūhishī-yi Ḥuqūq-i Khuṣūṣī, 4 (13): 9-35.

15. Al-Mu‘min al-Qummī al-Sabzawārī , ‘Alī ibn Muḥammad .1988/1408 .*Kifāyat al-Aḥkām* .Isfahan: Intishārāt-i Mahdawī.

16. Al-Sha‘rānī, Mīrā Abul Ḥasan .1994/1373 .*Al-Madkhal ‘Ilā ‘azb al-Manhal* .al-Mu‘tamar al-‘Ālamī Bimunasabat al-Dhikrā al-Mi‘awīyya al-Thānīyya li Mīlād al-Shaykh al-A‘zam al-Anṣārī.

17. Al-Ṣīmarī al-Baḥrānī, Mufliḥ ibn Ḥasan. 2000/1420. *Qāyat al-Marām fī Sharḥ Sharā‘i‘ al-Islām*. Beirut: Dār al-Hādī.

18. al-Ṭabāṭabā‘ī, al-Sayyid Muḥammad Ḥusayn) al-‘Allāma al-Ṭabāṭabā‘ī .(n.d .*Hāshīyat al-Kifāya* .Qum :Bunyād-i ‘Ilmī wa Fikri-yi ‘Allama Ṭabāṭabā‘ī.

19. al-Ṭūsī, Muḥammad Ibn Ḥasan (al-Shaykh al-Ṭūsī). 1986/1407. *Tahdhīb al-Aḥkām*. 4th. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya.

20. al-‘Āmilī, Zayn al-Dīn Ibn ‘Alī (al-Shahīd al-Thānī). 1992/1412. *al-Rawḍat al-Bahīyya fī Sharḥ al-Lum‘at al-Dimashqīyya*. Qom: Būstān-i Kitāb-i Qom (Intishārāt-i Daftar-i Tablīghāt-i Islāmī-yi Ḥawzi-yī ‘Ilmīyyi-yi Qom).

21. al-‘Āmilī ,Zayn al-Dīn Ibn ‘Alī) al-Shahīd al-Thānī.(.1992/1413*Masālik al-Afhām ilā Tanqih Sharā‘i‘ al-Islām*1 .st. Qom :Mū‘assasat al-Ma‘ārif al-Islāmīyya.
22. ‘Alam al-Hudā, ‘Alī Ibn al-Ḥusayn (al-Sarīf al-Murtaḍā). 1984/1363. *al-Dharī‘a ilā Uṣūl al-Sharī‘a*. 2nd. Edited by Abū al-Qasim Gurjī. Tehran: Dānishgāh-i Tehrān (Tehran University).
23. ‘Amīd ,Ḥasan .1978/1357 .*Farhang-i Zabān-i Fārsī*. Tehran :Mu‘asissī-yi Intishārāt-i Amīr Kabīr.
24. Al-Faq‘ānī ,‘Alī ibn ‘Alī .1998/1418 .*Al-Durr al-Manzūd fī Ma‘rifat Šīyaq al-Nīyyāt wa al-Īqā‘āt wa al‘uqūd*. Qom :Maktabat al-Imām al-‘Aṣr.
25. Shams ,‘Abdullāh .2012/1391 .*Qānūn-i Ā‘īn-i Dādrasī-yi Madanī*21 .st .Tehran :Intishārāt-i Darāk.
26. Qommi ,Abulqāsim .1999/1378 .*Qawānīn al-Uṣūl*. Tehran :Kitāb Furūshī-yi ‘Ilmīyyih-i Islāmī.
27. al-Kulaynī al-Rāzī, Muḥammad Ibn Ya‘qūb (al-Shaykh al-Kulayni). 1987/1407. *al-Kāfi*. 14th. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyah.
28. Al-Kaydarī al-Nishābūrī, Quṭb al-Dīn Muḥammad ibn Ḥusayn. 1996/1416. *Iṣbāḥ al-Shī‘at bi Miṣbāḥ al-Sharī‘ah*. 1st. Qom: Mu‘assasat al-Imām al-Šādiq.
29. al-Mishkīnī al-Ardabīlī, al-Mīrzā ‘Alī. 1992/1371. *Iṣṭilāḥāt al-Uṣūl*. 5th. Qom: Dār al-Hādī.
30. al-Muzaffār ,Muḥammad Riḍā .1980/1400 .*Al-Manṭiq*. Beirut :Dār al-Ta‘āruf.
31. al-Qummī, al-Mīrzā Abū al-Qāsim (al-Mīrzā al-Qummī). 2006/1427. *Rasā’il al-Mīrzā al-Qummī*. Qom: Būstān-i Kitāb-i Qom (Intishārāt-i Daftar-i Tabliḡhāt-i Islāmī-yi Ḥawzi-yī ‘Ilmīyyi-yi Qom).

32. al-Najafī, Muḥammad Ḥasan. 1983/1404. *Jawāhir al-Kalām fī Sharḥ Sharā'ī al-Islām*. 7th. Edited by 'Abbās al-Qūchānī. Beirut: Dār Iḥyā' al-Turāth al-'Arabī.

33. al-Narāqī, Aḥmad Ibn Muḥammad Mahdī) al-Fāzil al-Narāqī .1994/1415 .(*Muṣṭanad al-Shī'a fī Ahkām al-Sharī'a*. 1st .Qom :Mu'assasat Āl al-Bayt li Iḥyā' al-Turāth.

**Joſtar- Hay
Fiqhi va Usuli**

Vol 7 ; No 23

Summer 2021

194